باسمه تعالی

درس شماره:5

29/7/93 امارات معتبره - حجیّت ظنّ - مفاد کلمه ظنّ

**امارات معتبره(ظن)**

**مراد از ظن**

در مورد مفهوم ظنّ در آیات قرآنی یک کمی نگاه اجمالی کردم دیدم در لابلای کلمات مفسرین هم حرفهای زیادی پیدا می‌شود و فرصت اینکه آنها را جمع‌بندی کنم نبود فقط دوتا عبارت از ابن‌آشور در التحریر و التنویر به نظرم این دوتا عبارت را بخوانیم بد نیست. یک مقداری هم مختلف ایشان تعبیر کرده یکی در ج11، ص79؛ ابن آشور در التحریر و التنویر، ج11، ص79 این طور دارد «الظن: یطلق علی مراتب الإدراک، فیطلق علی الاعتقاد الجازم الذی لا یشوبه شک، کما فی قوله تعالی: وَ إِنَّها لَکَبِیرَةٌ إِلَّا عَلَی الْخاشِعِینَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَیْهِ راجِعُونَ [البقرة: 45، 46] و یطلق علی الاعتقاد المشوب بشک» یک دقتی در عبارت این هست که همان دقتی که قبلاً هم هست نمی‌‌گوید «یطلق علی الیقین و علی الشک» می‌گوید «الاعتقاد المشوب بشک و الاعتقاد غیر المشوب بشک» آنهایی هم که گفتند یقین و شک در خود شک هیچ وقت اطلاق نمی‌شود شک به اعتبار آن حالت ترددی که در آن وجود دارد اعتقاد باید باشد اعتقاد شک‌آلود اعتقاد همراه با شک این خب عبارت دقیق‌تر است بعد ایشان می‌گوید «و یظهر أنه حقیقة فی هذا الثانی و أنه مجاز فی الأول لکنه فی الأول شائع فصار کالمشترک» بحث من این است که اگر حقیقت باشد در اعتقاد مشوب به شک آیا تناسب دارد که مجازاً اطلاق بشود بر یقین؟ چون مجاز ادعاء حقیقت بودن است آیا فرض کنید که این ظنّ اصطلاحی را که ما داریم الان ما می‌گوییم من ظنّ دارم الان به این مطلب می‌خواهم مرادم این هست که یقین دارم ما خودمان استعمال نمی‌کنیم استعمال مجازی ظنّ در معنای یقین هم تناسب ندارد

اگر ظنّ معنای حقیقی‌اش چیز باشد یعنی در واقع ادعاء این هست که یقین ندارم این بر خلاف یقین است این اصلاً تنافی دارد با آن حقیقتی که وجود دارد

پرسش: آن ... که در ضدین و اینها هست ... مثلاً می‌گویند یکی از علاقه‌های ... پاسخ: نه درست نیست غلط است نمی‌شود ... اینها یک خرده بافتندی‌هاست بعضی‌هایش علاقه ضدیت ما نداریم

پرسش: مشرک لفظی است ... پاسخ: نه بعضی‌ها وقتها حالا مشترک لفظی هست یا نیست. بعضی وقتها از باب مثلاً تحکم نیست که در ضد به کار برود از باب معنای حقیقی و امثال اینها به کار بردنش ... یک مقداری در تحلیل حقیقت خیلی از مطالب درست آن طوری که باید و شاید و اینها تحلیل نشده خیلی‌هایش را اگر آدم به بحرش برود می‌بیند باید یک جور دیگری مشی کرد بعد ایشان می‌گوید «و یظهر أنه حقیقة فی هذا الثانی و أنه مجاز فی الأول لکنه فی الأول شائع فصار کالمشترک» می‌گوید چون مجاز شائعی هست دیگر ظهور در معنای حقیقی ندارد به منزله مشترک است «و منه قوله تعالی: قالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا ...» تا می‌گوید «و قد أطلق مجازا علی الاعتقاد المخطئ» بر اعتقاد مخطئ هم به کار می‌رود بعد شواهدی را می‌آورد می‌گوید «و الظن کثر إطلاقه فی القرآن و السنة علی العلم المخطئ أو الجهل المرکب و التخیلات الباطلة» بعد بحثش را ادامه می‌گوید که حالا این معانی مختلف هست در هر مورد به تناسب مورد و خصوصیات مورد باید معنایش را فهمید که مراد چی هست. این یک عبارت است

پرسش: ... پاسخ: نه می‌گوید اعتقاد مخطئ با این قید یعنی ببینید بحث این است که اعتقاد

پرسش: ... پاسخ: نه اعتقاد مخطئ با قید مخطئ بودن اضافه ... یعنی اعتقاد باطل. یک موقعی هست شما می‌گویید مطلق اعتقاد یک موقع می‌گویید اعتقاد مشوب به شک. باز مطلق است چه مطابق واقع باشد چه مطابق واقع نباشد یکی می‌گویید که

پرسش: ... پاسخ: فرق داشت ولی آن قسم خاصش اطلاقش می‌شود

پرسش: ... پاسخ: اعتقاد مخطئ، اعتقاد با خصوصیت مخطئ

ما الان در استعمالات می‌گوییم گمان می‌کردم مطلب این طور فهمیدم این طور نیست. گمان می‌کردم این طوری است

پرسش: ... پاسخ: حالا من البته توضیح دادم اینها مجاز نیست اینها از باب اطلاق هست به اعتبار اینکه کأنّ من یک اعتقادی را قبلاً داشتم حالا این اعتقاد را نداشتم چون این مفهوم که حالا اعتقاد نداشتم از آن استفاده می‌شود کأنّ آن اعتقاد قبلی‌ام باطل بود به صیغه ماضی تعبیر کردند و امثال اینها. عرض کردم اینها خیلی‌هایش از باب مجاز نیست از باب تعدد دالّ و مدلول است. ولی خب حالا این مطلب را دارد.

خب این یک عبارت بود.

یک جای دیگر در التحریر و التنویر، ج7، ص21؛ یک طور دیگر مشی کرده این در این عبارت قبلی که خواندم می‌گوید معانی مختلف دارد در هر جا باید توجه چیز کرد ولی ج7، ص21، می‌گوید «الظنّ، فی اصطلاح القرآن، هو الاعتقاد المخطئ عن غیر دلیل، الّذی یحسبه صاحبه حقّا و صحیحا، قال تعالی: وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً [یونس: 36]» دوتا قید اخذ کرده: یکی اعتقاد مخطئ یعنی اعتقاد باطل و مخالف با حق است و قید عن غیر دلیلٍ هر دو قید را آورده ما البته عرض می‌کردیم که به نظر می‌رسد که ظنّ گاهی اوقات در اعتقاد مخطئ به کار برده می‌شود. گاهی اوقات در اعتقاد عن غیر دلیلٍ به کار برده می‌شود حالا صرفنظر از اینکه دالّش وضع باشد یا چیز دیگری در استعمالات گاهی اوقات به این معناست. ایشان این طوری می‌گوید در اصطلاح قرآن این دوتا قید را در موردش اخذ کرد و ذکر کرده و آیه مورد بحث ما را «ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا» را می‌گوید به این معنای اعتقاد مخطئ هم غیر دلیلٍ هست «الّذی یحسبه صاحبه حقّا و صحیحا» بعد می‌گوید «و لیس هو الظنّ

الّذی اصطلح علیه فقهاؤنا فی الأمور التّشریعیة» تا آخر عبارتی که آورده. حالا یک مقداری مراجعه کردن به سایر موارد استعمال این آیه بد نیست. یعنی اینکه مرادم این هست که کلمات مفسرین را آدم مراجعه کند در لابلای‌اش ممکن است خیلی چیزهای قابل توجهی ببینیم البته یک مقداری که نگاه می‌کردم مفسرین نوعاً گویا معنای حقیقی ظنّ را همان معنای ظنّ اصطلاحی گرفتند آن چیز را مجاز تلقی کردند یا امثال اینها. خیلی معلوم نیست مطلب اینها درست باشد ظاهراً درست نیست و ظنّ مفهومش حتی در آن ظنّ در مقابل یقین و این معنی هم این هم از باب مجاز هست مجاز به این معنی از باب تعدد دالّ و مدلول هست و مستند به وضع نیست. خب این یک مکمل بحث سابق است عرض کنم حالا این بحثها را یک مقداری خب خیلی آیات زیادی هست کلمات مفسرین خیلی زیاد است اینها جمع‌بندی کردنش سخت است آن کتاب آستان قدس دارد تدوین می‌کند در مورد اینکه تمام مطالبی که در آیات قرآنی و کلماتی قرآن هست معجم فقه اللغة فی سرّ العربیة یک چنین چیزی هست که بیست و چند جلدش را چاپ کردند و اینها خیلی کتاب خوبی خواهد بود به این بحث نرسیده به بحث ظاء نرسیده به فکرم شصت جلدش ... هر جلدش قطور است هر جلدش مثلاً هزار صفحه هست این خیلی خوب است چون جمع‌بندی همه حرفهای مفسرین را یکجا آدم می‌بیند در آیات مختلف و امثال اینها این مشکل است حرفهای مختلف این آقایان را حرفهای تکراریاتش و اینها.

حالا می‌رویم در خود آیات قرآنی، عرض کردم که دو آیه هست که صریحاً می‌گوید «إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» یک آیه در سوره یونس آیه 36 هست آن یکی هم در سوره نجم آیه 28 هست این دوتا سوره هست «وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» (النجم, 28) اینکه مرحوم آخوند فرموده بودند که اینها مربوط به اصول عقائد هست عرض کردم «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» به اصول عقائد ربطی ندارد آیه دوم که سوره یونس بود در مورد اصول عقائد است ظاهراً. آیه سوم که سوره نجم هست این در مورد اصول

عقائد به آن معنی نیست یعنی اصول عقائد مصطلح، در مورد بعضی از شاخه‌هایی است که به فروع مربوط نیست می‌گوید اینها ملائکه را زن می‌دانند «لَیُسَمُّونَ الْمَلائِکَةَ تَسْمِیَةَ اْلأُنْثی» (النجم, 27) این به یک معنی جزء فروعات نیست این مطلب درست است ولی اصول عقائد به آن معنی که آن هم تعبیر بکنیم آن هم نیست ولی از آن جهت که مرحوم آخوند می‌خواهد بگوید که به فروع مربوط نیست به غیر فروع مربوط است این تعبیر، تعبیر درستی است. اگر تعبیر را بگوییم مربوط به فروعات نیست این درست است ولی حالا عمده این است که مفاد این آیات چی هست؟ آیا اینها اصلاً ربطی به این بحثها دارد یا به این بحثها ندارد؟

پرسش: ... پاسخ: نه می‌گویند اطلاق ندارد در واقع می‌خواهند بگویند ... حالا آن را ببینیم آیا می‌شود تعمیم فهمید یا نمی‌شود تعمیم فهمید.

حالا آیا حالا اصلاً این آیاتی که این دوتا آیه‌ای که ظنّ به کار رفته اصلاً مربوط به این بحث آقایان هست یا نیست؟ اینها مبتنی بر این هست که ظنّ را در این آیات به معنای ظنّ اصطلاحی بگیریم و احتمال راجح اعتقاد مشوب به شک مثل ابن آشور، ولی اگر نگوییم این آیات ظهورش به این معنی نیست ظهور در این معنی، معنی ندارد یک بار دیگر این چیزها را می‌خوانم من به نظرم می‌رسد که دو گونه می‌شود ظنّ را در این آیات معنی کرد یکی اینکه این ظنّ به معنای اعتقاد مخطئ است اعتقاد باطل است یکی این هست که اعتقاد من غیر دلیلٍ هست. البته هر دو قید، من غیر دلیلٍ یا مخطئ بودن هر دو خارج از مدلول ظنّ است آن به اعتقاد اینکه می‌گوید «إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» اینها فقط یک ظنّ را تبعیت می‌کنند بحث این هست که این استثنائی که اینجا شده «إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» و نفی اینکه غیر ظنّ چیز دیگری را تعبیت می‌کنند به چه اعتباری است؟ به اعتبار اینکه می‌خواهد بگوید اینها از ظنّ تبعیت می‌کنند نه از دلیل یا اینها از ظنّ تبعیت می‌کنند نه از واقعیت و حقیقت چون ظنّ‌شان به واقع نرسیده آن در واقع جهتی که استثناء به آن جهت ناظر است را باید بررسی کرد ظنّ به معنای اعتقاد

است اینکه این اعتقاد ابتداءً می‌شود سه گونه تفسیر بشود یکی اینکه می‌خواهند بگویند اینها اعتقاد دارد فقط یعنی اعتقادشان حداقل اعتقادشان را دارند ولی آن مرتبه والای اعتقاد را که مرتبه یقینی هست آن را دارا نیستند این معنی، معنایی است که آقایان باید بکنند تا بشود به این آیه تمسک کرد ولی آیه ظهور در این معنی اصلاً ندارد به اعتبار این است که می‌خواهد بگوید اینها فقط حداقل اعتقاد را دارند اعتقادشان به سرحدّ یقین نیامده چون در آیه بود «إِنْ نَظُنُّ إِلاّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنینَ» (الجاثیه, 32) آن در مقابل استیقان ذکر شده اینکه بگوییم اینجا هم در این مقام به کار رفته هیچ ظهوری ندارد به نظرم آنچه که بیش از همه با توجه به قرائن محفوف به کلام دارد مراد اعتقاد مخطئ است می‌خواهد بگوید که اینها صرفاً یک اعتقادی دارند که مطابق واقع نیست و این اعتقادی که مطابق با واقع نیست این جای واقعیت را نمی‌‌گیرد و در واقع یک هشدارباشی است که شما اگر بعداً فهمیدید که این ظنّ‌تان مطابق با واقع نیست نباید بگویید که من اعتقاد داشتم نه اعتقاد جای واقع را نمی‌گیرد شما باید دنبال واقع باشید کأنّ می‌گوید از اول اینها دنباله‌رو واقع بودن این اعتقاد برایشان حاصل نمی‌شود این یک نوع منبه وجدانی هست که بر اینکه شما دنبال واقع نیستید و اگر دنبال واقع بودید یک جور دیگر مشی می‌کردید حالا این آیه را بخوانم یک نکته‌ای قبل از اینکه در مورد این آیه صحبت کنم عرض کنم کلمه حق به معنای علم نیست در بعضی از کتب تفاسیر شما مراجعه کنید اینکه «إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» گفتند که ظنّ جای علم نمی‌گیرد در حالی که حق به معنای علم نیست حق به معنای واقعیت است علم از مقوله کاشف است کاشف از واقع است آن مکشوفش که واقعیت باشد آن را حق می‌گویند حق به معنای اعتقاد مطابق با واقع نیست به معنای خود واقع هست

پرسش: ... پاسخ: گاهی اوقات اعتقاد حق گفته می‌شود ولی اینجا حق به این معنی نیست حالا عبارتهای قبلی‌اش را می‌خوانم تا روشن بشود که حق به چه معناست «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ» آیه قبل آن هست بله از آیه 32 شروع کنم بد نیست که

کلمه حق در آن به کار رفته «فَذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمُ الْحَقُّ فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ فَأَنّی تُصْرَفُونَ» (یونس, 32) «کَذلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ عَلَی الَّذینَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لا یُؤْمِنُونَ» (یونس, 33) «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ قُلِ اللّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ فَأَنّی تُؤْفَکُونَ» (یونس, 34) «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ قُلِ اللّهُ یَهْدی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدّی إِلاّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» (یونس, 35) حق یعنی واقعیت آن چیزی که در عالم واقع هست که می‌گوید که خدا شما را به آن واقعیت به حقیقت راهنمایی می‌کند «وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی‏ مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً» حالا یک نکته‌ای را قبل از اینکه تفسیر این آیه را بپردازیم. اکثرهم به چه اعتقاد اکثرهم اطلاق شده؟ «وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ» خب مفسرین بعضی‌ها من فرصت نشد کامل نگاه کنم کلمات همه مفسرین را بعضی‌ها را نگاه کردم بعضی‌ها می‌گویند که اکثر به معنای جمیع است خب حالا دیگر اینها اکثر به معنای جمیع آمده باشد خیلی محکم نیست و خیلی وقتها یک آیه را نمی‌توانند معنی کنند یک طوری خلاف ظاهری چیزی چیز می‌شود. خب یکی به هر حال اکثر را جمیع گرفتند یکی اینکه مراد از اکثر یعنی رؤسا مراد از اکثر یعنی رؤسا یعنی اکثر اینها رؤسائشان ظنّ تبعیت می‌کنند به این معنی یعنی عاقلهایشان می‌گوید عاقلها و چیز فهم‌هایشان آنها از ظنّ تبعیت می‌کنند عوام که هیچ، عوام که کالانعام هستند هر چی رؤسائشان بگویند آنها کأنّ اصلاً فکر و چیز هم در موردشان نیست

پرسش: ... پاسخ: آن طبیعتاً آنها را ... این در بحر العلوم این طوری دارد ج2، ص117، می‌گوید «و هم الرؤساء و اما السفلة‌فیتیعون رؤسائهم» در بحر العلوم است در انوار التنزیل بیضاوی می‌گوید «و المراد بالأکثر: الجمیع. أو من ینتمی إلی تمییز و نظر، و لا یرضی بالتّقلید» این هم این هست ولی خب آیا رؤسا اکثر کافرها هستند اکثر کافرها رؤسائشان هستند؟ اکثر کافرها چیز فهم‌شان و عاقل‌هایشان و هستند؟ این طوری است؟ به نظر نمی‌رسد که این طور باشد در

بحر المحیط یک معنای دیگر کرده می‌گوید مراد از «هم» مردم آن زمان هست و این طوری می‌گوید «الظاهر أن أکثرهم علی بابه، لأن منهم من تبصر فی الأصنام و رفضها» می‌گوید اکثر اینها از ظنّ تبعیت می‌کنند به اعتقاد اینکه ... بعضی‌هاشان هم تبعیت از ظنّ هم نمی‌کنند و اینها این خیلی مستبعد است که بگوییم مراد اکثر آن مردم تبعیت از ظنّ می‌کنند اینها اقلیت‌شان را نمی‌خواهد. یک معنای دیگری ادعایی آن را دارد در التحریر و التنویر آن باز یک معنای اینکه می‌گوید اکثر اینها یک تخیلی دارند و بر اساس تخیل خودشان مشی می‌کنند یک اقلیتی هست که که واقعیت را اصلاً می‌دانند با وجود اینکه می‌دانند بت می‌پرستند طمعاً‌للریاسة یک اقلیتی یعنی اینها همه‌شان آدمهای بت‌پرست‌اند بت‌پرست‌ها دو گروه هستند یک گروه هستند که واقعیت را می‌دانند و با وجود اینکه واقعیت را می‌دانند تبعیت نمی‌کنند اینها اقلیت هستند یک گروهی هستند واقعیت را نمی‌دانند ولی آنهایی هم که واقعیت را نمی‌دانند یک سری تخیلات خیالات اعتقادات فاسده‌‌ای که براساس دلیل و امثال اینها از این پیروی می‌کنند و این باعث می‌شود که برایشان مطلب

پرسش: یعنی در مقابل ظنّ، علم به ... پاسخ: بله آن اقلیت‌شان اقلیتی هستند که ... نه اقلیت‌شان چون ظنّ ندارند علم به عدم خدا بودن این بت‌ها دارند ولی آن را تبعیت نمی‌‌کنند.

پرسش: ... پاسخ: عدم به واقع دارند ولی از آن علم تبعیت نمی‌کنند

حالا این را مراجعه کنید ببینید معناهای دیگری در مورد این اکثرهم دارند یا ندارند؟ فکر می‌کنم مؤثر باشد اینکه ما اکثرهم را چی معنی کنیم در مورد اینکه «الا ظنّاً» هم به چه ... من عجالتاً آنکه به ذهنم می‌رسد آن این است که آن اولاً کافرها این طور نیست که اعتقادشان فقط ظنّی باشد آنها خیلی‌شان یقین دارند اصلاً به آنها می‌خواهید بگویید شما ظنّ دارید یقین ندارید؟ یعنی آن ملاحظه‌ای که در این آیه هست شما به سرحدّ یقین نرسیده؟ خب می‌گویند نه ما یقین داریم. بحث این هست که یا می‌خواهیم بگوییم یقین بی‌خودی است مستند به دلیل نیست مستند

به برهان نیست و یقین باید مستند به برهان باشد این یک جور است یک جور دیگری که من فکر می‌کنم این شاید روشن‌تر باشد در این آیه آن این است که می‌گوید این یقین باطل است هر چند آنها خودشان را این حق می‌دانند ولی این منبه این هست که این یقین شما، شما را به واقع نمی‌رساند و این را در واقع این را تأکید به این می‌کند که شما واقع‌گرا نیستید دنبال این هستید ... خدا رحمت کند من حالا به تناسبات این مطلب را بگویم مرحوم آقای صدر حاج آقا رضای صدر در این اواخر شاید تا وقتی که از دنیا رفتند اظهار یقین می‌کردند نسبت به حیاة اخوی‌شان امام موسی صدر بعضی‌ها تعبیر کردند ایشان واقعاً ایشان را حیّ می‌دانند؟ زنده می‌دانند؟ یک آقایی می‌گفت ایشان تجزم می‌کند خودش را به یقین می‌زند خیلی وقتها انسانها چون نمی‌خواهند به واقع برسند واقعیت برایشان تلخ است واقعیت برایشان مطلوب نیست سعی می‌کنند که اصلاً سعی می‌کنند برای خودشان اعتقاد بسازند باورسازی است نه یک باوری که در اثر برهان در اثر تبعیت دلیل برایشان حاصل شده باشد نه این آیه در این مقام است که شما دنبال واقع نیستید دنبال حقیقت نیستید اگر دنبال حقیقت بودید یک جور دیگر مشی می‌کردید و حواستان جمع باشد که خودتان در نهایت قلب‌تان به اینکه این اعتقادتان اگر خوب به این اعتقادتان وارسی کنید می‌فهمید که این اعتقادتان اعتقاد درستی نیست یعنی در واقع انسانها اعتقاداتشان یک جنبه ظاهری دارد یک جنبه باطنی دارد که با دقت و با تأمل و اینها خودشان هم متوجه می‌شوند این می‌گوید ولو شما یقین دارید ولی این یقین‌تان اگر خودتان هم باشد و خودتان به وجدان‌تان مراجعه کنید می‌فهمید که اعتقاد بی‌خودی است اعتقاد مطابق با واقع نیست و آن وقت هم اشاره به این هست که این اعتقاد مخالف واقع جای واقع را نمی‌‌گیرد اینکه در مقابل واقع قرار داده «لا یغنی من الحق» کأنّ این ظنّی هست که حق در آن نیست ظنّی هست اعتقادی هست که حق با آن نیست می‌گوید ظنّی که حق نیست جای حق را نمی‌گیرد چون حق یعنی واقعیت و دیگر اینها تنها یک اعتقاد را دنبال می‌کنند اعتقادی که مطابق واقع نیست و اعتقاد جای واقع را نمی‌‌گیرد این یک تصویر، یک تصویر دیگر اینکه

پرسش: ... پاسخ: اعتقاد باطل، اعتقاد باطل جای واقع را که حق باشد نمی‌گیرد یک طور دیگر این هست که نه ظنّ به معنای اعتقاد عن غیر دلیلٍ باشد آن وقت بگوییم اعتقاد عن غیر دلیلٍ این جای واقع را نمی‌گیرد یعنی کأنّ اگر اعتقاد عن دلیلٍ باشد واقع به واقع هم نرسد انسان معذور هست ولی اعتقاد من غیر دلیلٍ این مجرد اعتقاد در جایی که دلیلی با آن همراه نباشد این اجزاء به همراه نمی‌آورد

پرسش: ... اینها آدمهایی هستند که از ظنّ پیروی می‌کنند یعنی کارشان این است ... پاسخ: نه بحث من سؤال من این هست نه توجه بکنید سؤال این هست که ظنّ به چه ملاحظه‌ای هست «الا ظنّاً» یعنی چه؟ در مقابل این چی هست؟ باید چکار می‌کردند که اینها از ظنّ تبعیت می‌کنند؟ اینها اگر باید دنبال دلیل می‌رفتند که اینها دنبال نرفتند فقط ظنّ هست این فقط بودنش به چه ملاحظه‌ای است؟

پرسش: ... پاسخ: نه ظنّ به چه ملاحظه‌ای هست؟ حالا خرافات چیزش چی هست؟

پرسش: ... پاسخ: یعنی یقین ندارند؟ مرادش این است که شما یقین ندارید؟ اکثرشان یقین ندارند؟

پرسش: ... پاسخ: نه بحث این است که اگر توجه کنند یقین‌شان ظاهر می‌شود آن قبول است ولی الان یقین ندارند؟ یعنی اینها منبه این است که خودتان هم با خودتان خلوت کنید این یقین را می‌فهمید که یقین بی‌خودی است نه اینکه الان یقین ندارید

پرسش: ... پاسخ: این می‌شود من نمی‌خواهم بگویم اعتقاد بدون دلیل، ولی اینکه ظنّ جای حق نمی‌نشیند این تناسب بیشتری دارد این هست که می‌گوید ظنّی که حق نیست جای حق نمی‌نشیند یعنی «لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» کأنّ این حق نیست جای حق نمی‌نشیند اما آن ظنّی که بدون دلیل هست می‌تواند مطابق واقع باشد، می‌تواند مطابق واقع نباشد رابطه‌اش با حق رابطه عموم و خصوص من وجه هست.

پرسش: ... پاسخ: جای حق نمی‌نشیند «لا یغنی من الحق» دیگر

پرسش: نه نگویید جای حق نمی‌نشیند یعنی کاشف از حق نیست ... پاسخ: لا یغنی بحث کاشفیت نیست که

پرسش: «لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» ... پاسخ: لا یغنی یعنی بی‌نیاز کننده از حق نیست

پرسش: نه کاشف نه کاشف از حق نیست ... پاسخ: یعنی از حق ما را بی‌نیاز نمی‌‌کند یعنی کأنّ ما باید به حق برسیم این ظنّ آن نمی‌نشیند یعنی این نیست دیگر

پرسش: یعنی این نوعاً ما را نمی‌رساند ... پاسخ: نه ما را نمی‌رساند لا یغنی مفهومش این نیست

پرسش: «لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» در چه صورتی یغنی من الحق شیئاً؟ در صورتی که ما برساند پاسخ: برساند که خودش است. نه همین را می‌خواهم بگویم بحث من همین است می‌گویم لا یغنی من الحق یک چیزی هست غیر از حق است می‌گوید این چیزی که غیر از حق است لا یغنی، ظاهر این،‌این هست که غیر از حق است

پرسش: نه مقابل حق نمی‌خواهد بگذارد ... پاسخ: می‌گوید «لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ» مقابل حق است دیگر

پرسش: نه می‌خواهد بگوید این ظنّ شما را به حق نمی‌‌رساند ها! پاسخ: چرا عبارت را عوض می‌کنید؟! ببینید

پرسش: ... هیچ چیز از حق ندارد پاسخ: نه هیچ چیز از حق ندارد به جای حق «اغناء» یعنی این به جای حق ... شما را از حق بی‌نیاز نمی‌‌کند یعنی باز هم باید بروید دنبال حق. این معنایش این است که حق نیست

پرسش: ... پاسخ: یعنی با وجود اینکه شما را به حق نمی‌‌رساند کفایت کند از او. ببینید شما یک موقع می‌گویید ظنّ از علم کفایت می‌کند یا نمی‌‌کند؟ این درست است ولی ظنّ از اعتقاد کفایت می‌کند یا نمی‌کند؟ معنی ندارد خودش کفایت یکی از اقسامش است

پرسش: ضرروت بشرط محمول می‌شود یعنی شما باید در مورد فرض کنید اعتقاد باطل ... ولی اگر مثلاً گفتیم که ... پاسخ: عیب ندارد بحث من همین اعتقاد باطل است می‌خواهم بگوییم که ... نه ضرورت بشرط محمول نیست بحث این هست می‌گوید اعتقاد [باطل] جای واقعیت را نمی‌‌گیرد. ببینید انسانها خیلی وقتها می‌گویند من این طور خیال می‌کردم خدا من این طوری درک کردم خب غلط کردی این طور درک کردی شما باید به واقعیت می‌رسیدی نرسیدی. بحث این است خیلی وقتها انسانها به جای اینکه دنبال واقعیت باشند به اعتقادات خودشان دل خوش می‌کنند.

پرسش: ... پاسخ: یک کبرای کلی ارتکازی این هست که شما نمی‌‌توانید به جای واقعیت اعتقاد را بنشانید فرض کنید به شما گفته بودند که غذا باید بخورید مثلاً شما به جای خوردن غذا چیز دیگری خوردید با اعتقاد به اینکه آن چلوکباب است می‌گویید اعتقاد به چلوکباب، جای چلوکباب را نمی‌‌گیرد آن چیزی که انسان را سیر می‌کند چلوکباب واقعی است چلوکباب واقعی است چلوکباب وهمی و تخیلی اثر چلوکباب واقعی را ندارد.

پرسش: ... پاسخ: این ثمره‌اش بر این هست شما توجه داشته باشید که باید به واقعیتها برسید انسانها خیلی وقتها تخیل می‌کنند من که حالا یک اعتقاد داشتم معذورم خودشان را به وسیله اعتقاد معذور می‌دانند این می‌خواهد بگوید اعتقاد عذر نمی‌‌آورد مجرد اینکه من اعتقاد دارم این عذر نیست نفس اعتقاد داشتن، اعتقاد داشتن معذوریت نمی‌آورد آن واقعیت است که من را معذور می‌کند و امثال اینها. بقیه بحث إن‌شاءالله فردا.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»